بود که اهل مطعومات رویه میکردند آنحضرت صلوات الله علیه تغیر داد و دین ایشان را با شرف ادیان و خلق ایشان را با شرف اخلاق و نفس الام
طوق این منت نه در گردن ایشان بلکه در گردن انس و جان ثابتست ج منت خدا را که بتایید لطف خویش ما را ز جمع امت خیر الانام
ساخت نور فیض شرع نبی خلش کار جمله را : زیب و کمال داد بخوبی تمام ساخت : و بقول بعضی مراد از انفسهم مجموع اهل ایمانند و منت
که آنحضرت از آدمیانست نه از ملایکه و امتنان بر ایشان جهت آنست که کمال انسان در شناخت حق است و عمل خیر برای حق و دعوت
آنحضرت برین دو قاعده مبنیست و دیگر آنکه خلایق مجبولند بر غفلت و کسالت و جز بوعد و وعید سلوک طریق طاعت و اجتناب از ارتکاب
معصیت نمی نمایند پس سید انام علیه افضل الصلوة والسلام بانواع ترغیبات و اصناف ترهیبات ایشان را از تنگنای توانی و ملالت نفسانی
جهد و ترک بطالت دلالت نموده یتلوا علیهم آیاته میخواند بر ایشان نشانهای توحید یا آیتهای قرآنی و یزکیهم و باز میکرد دلهای
ایشان را از دنس طبیعت بصیقل احکام شریعت باز کوة از ایشان فرا میگیرد یا کار ایشان بصلاح می آرد یا نفس ایشان را از رذایل اخلاق پاک گرداند
میسازد یا میخواند ایشان را بچیزی که چون در عمل آرند از ازکیا باشند یا بر پاکی ایشان گواهی میدهد و تزکیه بر ایشان ثنا میگوید و یعلمهم الکتاب
و می آموزند ایشان را قرآن یا معارف شرعیه و الحکمة و حدیث یا موعظ قرآنی یا معارف عقلیه و ان کانوا و بدرستی که بودند او پیش
هم مردمان من قبل پیش از بعثت رسول لفی ضلال مبین در گمراهی هویدا و ظاهر نه حق را میدانستند و نه از باطل دوری می توانستند
تاریک بد ظلمت باطل همه جهان عالم ز رای روشن او نور حق گرفت دیگری از احکام جهاد و لقضا رضی بود است و در وقوع مصیبت و محنت
شکوه و جزع نانمودن بیان میاید بدان حالت سیمیاید و جزع کنندگان واقعه احد را میفرماید اولما اصابتکم مصیبة آیا آن هرگاه بشما رسید
نا بایستی از هزیمت و جراحت و امثال آن از اعدا و حال آنکه قد اصبتم مثلیها هر آینه رسیده بود یعنی یافته بودید از ایشان مثلها
دو چندان یعنی ایشان در روز احد از شما هفتاد تن را شهید کردند و شما در بدر از ایشان هفتاد را بقتل آورده و هفتاد را اسیر کرده بودید
این قلتم انی هذا میگوید این از کجا بما رسید و ما مسلمانانیم و پیغمبر خدای صلوات الله علیه در میان ماست و ما برای نصرت دین حق
شمشیر میزنیم و مشرکان برای اعلای کلمه کفر حرب میکنند قل بگو ای محمد در جواب ایشان هو این ناکامی که شما دارید پیش آمد
من عند انفسکم هم از شماست و شومی نافرمانی شما که مخالفت کردید در بیرون آمدن از مدینه یا آنکه ترک مرکز کردید و در وقت
آوردید یا بواسطه فرح اسیران بدر و معالم آورده که بعد از فتح اسرا و جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله آنچه قوم تو کردند
از اخذ فدا پسندیده خدای نیست و اکنون ترا امر کرده تا ایشان را مخیر سازی در آنکه اسیران را گردن بزنند یا فدا بگیرند و از ایشان بعدد
اسیران کشته شوند پیغمبر با ایشان گفت و جواب چنین دادند که اسیران عشایر و اخوان مااند فدا بگیریم و اگر بعدد ایشان از ما شهید شوند
باکی نیست آن بود که روز احد هفتاد تن بعدد اسرا شربت شهادت چشیدند پس حق تعالی میگوید که آنچه در احد بشما رسید هم از نفسهای شما
بود و در حقایق التاویل گفته که سبب فاعلی در جمیع امور حق است و سبب قابلی نفسهای ایشان و فاعل ان امت نیماید که آنچه مستو
قابل اقتضای آن کند و بدانکه علم حق سبحانه در جمیع احوال تابعست مر آن امر را که عین ثابته بنده در حالت الثبوت در غیب مطلق بر آن بود
پیش از پوشیدن خلعت وجود عینی پس آنچه از منافع بنده کار راجعست و آنچه از مضار بر ایشان واصل هم از ایشانست زیرا که حکم قضا

تابع علم

تابع علم حقست و علم حق تابع معلوم که عین ثابتست بآن معنی که علم ازلی را هیچ اثری نیست در معلوم باثبات امری او را که ثابت نشده باشد یا نفی امری که
ثابت بوده باشد بلکه تعلق علم وی بمعلوم بران وجه است که آن معلوم فی حد ذاته بر آنست و علم را در وی هیچ گونه تاثیر و سرایتی نیست و گفته اند جب
ای عین تو نسخه کتاب ازل ع مشروح دران صحیفه اسرار ازل : الحکام قدر چو بود در وی مدرج حق کرد و با حکام کتاب تو عمل ان الله
بدرستی که خداوند تعالی علی کل شیء بر همه چیزی از نصرت و غنیمت و قتل و هزیمت قدیر تواناست و ما اصابکم و آنچه بشما رسید
از مکروهات طبایع شما یوم التقی الجمعان در آن روز که روی بروی آوردند دو گروه یعنی لشکر ابوسفیان و مبارزان میدان ایمان فباذن
الله پس بامر خدای و قضا و قدر او بود و لیعلم المؤمنین و تا به بیند یعنی ظاهر سازد ثبات مؤمنان و رضای ایشان و لیعلم الذین نافقوا
و تا اظهار شقاق منافقان و جزع و خصومت ایشان کند نفاق در روی باشد و دو دلی و دو زبانی در کشف الاسرار میگوید که روباه و موش خانه
خود را دو در سازند یکی آشکار بطریق عادت آمد شد از آنجا کنند و دیگری پنهانی باشد جهت گریختن وقتی که از آن در آشکار آفتی پدید آید
و آن را نافقا خوانند و چون کسی قصد ایشان کند از در معروف فی الحال از در پنهانی بیرون روند منافق را نیز دو طریقست اظهار اسلام و اظهار کفر
در هر مقامش که طلب دارند روی براهی دیگر آرند لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء بت گهت چو ماهی دگاهی چو مار می بینم منافقی چگنی مار باش
یا ماهی : ای عزیز منافقان را باسم ذکر کرد که دلالت بر دوام و استقرار دارد و منافقان را بفعل یاد فرمود که دلیل تجدد و حدوث است و بدین
استدلال میتوان نمود بر ثبات اهل ایمان و تزلزل احوال منافقان و قیل لهم و گفته شد منافقان را در وقت رفتن بغزوه احد که ابن ابی
اصحاب او از راه بازگشتند و گوینده ابو جابر سلمی بود رضی الله عنه که ایشان را گفت تعالوا بیایید و از حرب بازگردید و بجد تمام آرزو کنید
قاتلوا فی سبیل الله کارزار کنید با مشرکان در راه خدای اگر در دل شما میل دین و دوستی اسلام هست او ادفعوا یا دفع کنید شر لشکر
از اهل مکه که داعیه قتل و غارت ساکنان مدینه دارند برای خود پس خود اگر رعایت حق دین و حمایت دین حق نمیکنید و گویند مراد از دفع تکثیر
سواد لشکر است چه کثرت سواد سبب تهدید دشمن و موجب شکسته دلی اوست و بدان جهت ممکن است که شر او مندفع گردد و سهل ساعدی هم
نابینا شده او را گفتند هیچ از روی داری فرمود آری مراد من آنست که سواد خود بنمایم و بغزو مسلمانان بپیوندم که در میان لشکر ایشان
سیاهی باشم گفتند با وجود نابینایی از تو چه کار آید گفت اگر چه هیچ نیست باری سیاهی لشکر باشم بت هر چند نوبدان شکر شوام باری ز بیم
مگس مرانم : در حقایق سلمی نقل میکند که جهاد کنید با نفوس و هوا تا بدرجات صدیقان رسید و اگر استطاعت آن ندارید دفع کنید او را از
ارتکاب محارم و مباشرت مناهی تا از منازل عابدان دور نمانید یا قتال کنید با نفس بر طاعت اوامر و نواهی و اگر نتوانید دفع کنید
او را از سلوک طریق شر ظاهرا و باطنا یا بکشید نفس خود را تا بجوهر حقیقی زنده گردید و اگر دست رس آن ندارید دفع کنید از موتی که
جهل لازم اوست که آن زندگی دانش شمرده ع دانش طلب که زندگی آن بدانش است بعد از مبالغه ابو جابر در معاودت بلشکرگاه
ابن ابی و متابعان او از روی عذر آغاز عذر کردند و بطریق حیله تعلیل قالوا گفتند در جواب وی لو نعلم قتالا اگر دانستیمی حرب و لازم
قتال میدانستم لاتبعناکم هر آینه متابعت میکردیم شما را اما طریق محاربه نمیدانیم با آنکه کردیم که این فی الواقع قتالست او را اتقال